

تبیین مؤلفه‌های تمدن‌ساز در شخصیت حضرت موسی علیه السلام از دیدگاه قرآن کریم



مهدی ساغری زاده^۱ علی لطفی^۲

دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱

پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۳

چکیده:

انسان پس از گذراندن شکل ابتدایی اجتماع، به تدریج جامعه‌ی بشری را تشکیل داد. تشکیل امت و ظهور زندگی اجتماعی بشر، وی را آماده‌ی بهره‌گیری از تعالیم انبیاء و شکوفایی استعدادها نمود. پیامبران در پی رشد حیات مادی و معنوی انسان‌ها بودند و مفاهیم و حیاتی به‌عنوان باورهایی ریشه‌دار، مسیری را فراهم کرد که در آن تمدن‌هایی متعالی شکل گیرد و منشأ پیشرفت بشر گردد.

گرچه در میان تمدن‌های شناخته‌شده و نامدار بشری، کمتر به تمدن‌های دین‌پایه توجه شده، اما برخی پژوهش‌گران با در نظر گرفتن این واقعیت تاریخی، اندیشه‌ی دینی را عاملی اساسی در تشکیل و برپایی تمدن می‌دانند و معتقدند ادیان آسمانی، به شکل مستقیم یا غیر مستقیم نقش اساسی در ترکیب تمدن‌ها بر عهده دارند.

حضرت موسی علیه السلام با تبیین قانون‌های الهی در قالب کتاب آسمانی، زمینه را برای شکل‌گیری جامعه‌ای متمدن فراهم کرد. با توجه به نیاز همیشگی بشر به آموزه‌های پیامبران، بازشناخت مؤلفه‌هایی از شخصیت موسی علیه السلام که در تمدن‌سازی تأثیر داشته، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. پرسش اصلی این تحقیق آن است که در شخصیت حضرت موسی علیه السلام چه مؤلفه‌هایی برای تمدن‌سازی وجود دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، آیات نورانی قرآن کریم مبنا قرار گرفته و این آیات، اصلی‌ترین منبع پژوهش حاضر است.

واژه‌گان کلیدی: تمدن، قرآن، حضرت موسی علیه السلام، شخصیت، تمدن‌سازی

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن دانشکده علوم و معارف قرآن کریم اصفهان
ma_saghari@yahoo.com

۲. دکتری علوم قرآن و حدیث، عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین علیه السلام
alilotfi287@gmail.com



مقدمه

انسان پس از گذراندن ابتدایی‌ترین شکل اجتماع، یعنی چادرنشینی و بیابان‌گردی، با استقرار در مکانی معین به تدریج اجتماعات بشری را شکل داد. با ایجاد شهر، نخستین کانون اجتماع تمدنی بنا شد و انسان مستعد، با بهره‌گیری از عقل و دانش، ضمن توسعه‌ی علم و رفع ضروریات زندگی به درجات بالایی از کمال‌طلبی، قانون‌شناسی و آداب‌پذیری اجتماعی نایل آمد. (جان احمدی، ۱۳۸۶، ۲۵)

تشکیل امت و ظهور زندگی اجتماعی بشر، وی را آماده‌ی بهره‌گیری از تعالیم انبیاء و شکوفایی استعدادها نمود: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ...» (نحل: ۳۶)

اما پیامبران صرفاً برای ایجاد معنویت برانگیخته نشدند و ساخت موازی حیات مادی و معنوی انسان‌ها را دنبال می‌کردند. اصولاً هدف آنان، هدایت مردم و اصلاح جامعه‌ی انسانی در تمام جنبه‌های معنوی و مادی بوده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۸، ۳۵۹) چنان بود که پیامبران بر فرهنگ بشر تأثیر گذاشتند و در پیشبرد آن نقش مهمی ایفا کردند. مفاهیم و حیاتی به عنوان باورهای ریشه‌دار مسیری را فراهم کرد که در آن تمدن‌هایی متعالی شکل گیرد و منشأ پیشرفت بشر گردد.

گرچه در میان تمدن‌های شناخته‌شده و نامدار بشری، کمتر به تمدن‌های دین‌پایه توجه شده (جان احمدی، ۱۳۸۶، ۲۷)، اما برخی پژوهش‌گران با در نظر گرفتن این واقعیت تاریخی، اندیشه‌ی دینی را عاملی اساسی در تشکیل و برپایی تمدن می‌دانند و معتقدند ادیان آسمانی، به شکل مستقیم یا غیر مستقیم نقش اساسی در ترکیب تمدن‌ها بر عهده دارند. از منظر تاریخی نیز کاوش در ریشه‌ی دینی تمدن‌های گوناگون، نظیر تمدن بودایی و برهمنی نشان می‌دهد که بذر و هسته‌ی دینی در آن نهفته است، از این رو گزارف نیست اگر گفته شود تمدن در هیچ ملتی بروز نمی‌یابد، مگر در هیئت وحیی که از آسمان نازل گردیده است. (الویری و مهدی نژاد، ۱۳۹۲، ۱۶۴-۱۷۳)

حضرت موسی علیه السلام به عنوان یکی از پیامبران بزرگ صاحب شریعت، در عصر تمدن نامدار مصر می‌زیست و خود تمدنی را قوت بخشید که از دوران حکومت یوسف علیه السلام بر پایه‌ی توحید بنا شد و در زمان حکومت مقتدر داوود علیه السلام و سلیمان علیه السلام به اوج رسید.

این پژوهش با روش کتابخانه‌ای به بررسی مؤلفه‌های تمدن‌ساز در شخصیت این

پیامبر بزرگ می‌پردازد. رویکرد پژوهش بیشتر به آیات قرآن و سپس روایات و تاریخ بوده است. تلاش شده تا نص قرآن مورد توجه قرار گیرد، مگر آن که مراجعه به تفسیر ضرورت یابد.

پیشینه تحقیق

درباره‌ی تمدن، تحقیقات زیادی انجام شده است. مهم‌ترین کتاب‌های منبع در این موضوع «مقدمه» ابن‌خلدون و «تاریخ تمدن» ویل دورانت است. در موضوع این مقاله، مطلب مستقلاً یافت نشد، اما پاره‌ای از پژوهش‌های مفید به دست آمد:

نویسندگان مقاله‌ی «نقش انبیاء در پیشرفت تمدن بشری» (محرمی و حسنی، ۱۳۸۲) بیان می‌کنند که در تعالیم انبیاء الهی تمام زیرساخت‌های پیدایش و شکل‌گیری تمدن وجود دارد و با شواهد قرآنی و روایی، نتیجه می‌گیرند جوامعی که انبیاء در آن می‌زیستند، به هیچ وجه غیرتمدن و ابتدایی نبوده و تمدن داشته‌اند. آنان ارکان تمدن را در شخصیت پیامبران جستجو کرده و برشمرده‌اند.

در پایان‌نامه‌ی «نقش پیامبران ابراهیمی در بنیان تمدن» (سلیمانی، ۱۳۸۹) پژوهش‌گر با تلاشی گسترده، شاخص‌های تمدنی پیامبران ابراهیمی را بررسی کرده است. وی ضمن تحلیل حرکت انبیاء در عرصه‌های سیاست، اقتصاد و هنر، کوشیده است معیارها و دستاوردهای حکومتی آنان را فهرست کند. پیامبرانی که در این پژوهش بر شخصیت آنان تمرکز شده، به‌جز حضرت محمد ﷺ همگی از پیامبران بنی‌اسرائیل هستند که در شکل‌گیری تمدن این قوم مؤثر بوده‌اند.

در مقاله‌ی «رابطه‌ی دین و تمدن در اندیشه‌ی مالک بن نبی» (الویری و مهدی‌نژاد، ۱۳۹۲) نویسندگان موضوع تأثیر دین در برپایی یا غنای تمدن‌ها را از نگاه یکی از اندیشمندان بررسی و اثبات کرده‌اند.

نویسنده‌ی مقاله‌ی «طرفیت‌های تمدن‌سازی سیره نبوی» (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۴) ویژگی‌های تمدن‌ساز سیره‌ی پیامبر اعظم ﷺ را بررسی و میان سیره‌ی پیامبر ﷺ و تمدن نسبت‌سنجی کرده است.

در مقاله‌ی «کارکرد تمدنی قرآن؛ یک بررسی مقدماتی در قلمرو تمدن پیشین اسلامی» (الویری، ۱۳۹۴) نویسنده، اثر مستقیم یا غیرمستقیم دین را در شکل‌گیری تمدن‌ها نشان داده، قرآن را موجب جهت‌دهی و تعیین روح کلی تمدن اسلامی در چهار قلمرو علم، هنر،



معماری و زندگی اجتماعی مسلمانان می‌شمرد.

در مقاله‌ی «تبيين مؤلفه‌های تمدن‌ساز در سیره‌ی پیامبر اعظم ﷺ؛ الگویی برای شکوفایی تمدن نوین اسلامی» (اخوان، ۱۳۹۶) نویسنده با بررسی شخصیت پیامبر ﷺ بخش‌هایی را که در ایجاد تمدن نوین اسلامی مؤثر بوده، بیان کرده است.

نویسنده‌ی مقاله‌ی «عوامل انقراض تمدن‌ها از منظر قرآن» (عیسی زاده، ۱۳۹۶) نیز با بازشناخت عوامل سقوط تمدن‌ها، راهکار قرآنی پایایی تمدن‌ها را بیان می‌کند.

نویسندگان مقاله‌ی «سنت‌های الهی در باب ظهور و سقوط تمدن‌ها از نظر علامه طباطبایی» (حبیبی و تیموری، ۱۳۹۷) عناصر تمدن را تحلیل و عوامل افول آن را بررسی نموده‌اند.

واژه‌شناسی

تبيين: به معنی پیدا کردن، آشکار کردن، روشن کردن، روشن گفتن و روشن‌گری آمده است. (معین، ۱۳۸۶، ج ۱، ۴۲۳)

مؤلفه: آنچه شاخص و نمایان‌گر امری باشد. (انوری، ۱۳۸۲، ج ۷، ۷۵۰۰)

شخصیت: تعریف‌های گوناگونی از شخصیت شده است. اما به‌طور کلی می‌توان شخصیت را بیانگر آن دسته از ویژگی‌های فرد دانست که شامل الگوهای ثابت فکری، عاطفی و رفتاری است. (پروین و جان، ۱۳۸۱، ۳)

مفاهیم اصلی

حضرت موسی علیه السلام:

موسی پسر عمران از نوادگان ابراهیم علیه السلام است: «... وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوْسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ...» (انعام: ۸۴) اجداد پاک او ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام پیامبر خدا بوده‌اند. تولد موسی علیه السلام در زمانی رخ داد که فرعون پادشاه مصر بر اساس خوابی که دیده بود، به کشتار نوزادان بنی‌اسرائیل دست زد. مادر موسی علیه السلام با راهنمایی پروردگار، او را در صندوقی به آب افکند و در داستانی شگفت سر از کاخ فرعون درآورد و ملکه‌ی مصر او را به فرزندی پذیرفت: «وَ اَوْحَيْنَا اِلَىٰ اُمِّ مُوسَىٰ اَنْ اَرْضِعِيْهِ فَاِذَا حَفَّتْ عَلَيْهِ فَاَلْقِيْهِ فِي الْيَمِّ ... فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ... وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِيْ وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوْهُ عَسَىٰ اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهُ وِلْدًا» (قصص: ۷-۹) محبت موسی علیه السلام در دل آنان افتاد: «... وَ اَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي...» (طه: ۳۹) و او در این محیط رشد و پرورش یافت و به جوانی رسید. «... قَالَ اَلَمْ

تُرْبِكَ فِينَا وَلَيْدًا وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ» (شعراء: ۱۸). او گر چه ساکن کاخ فرعون بود، اما تحت تربیت پروردگار خود قرار داشت: «... وَ لِيُضَنِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي وَ اضْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» (طه: ۴۱)

نام آن حضرت در قرآن ۱۳۶ بار و در ۳۴ سوره‌ی قرآن آمده و این بیانگر توجه و عنایت خاص خدا به زندگی ایشان است. فرعون پادشاه متکبر مصر ادعای خدایی می‌کرد و جامعه‌ی تحت استعمار او با تبعیض طبقاتی به دو دسته‌ی قبطیان (حامیان فرعون) و سبیطیان (مستضعفان) تقسیم شده بود. خداوند حضرت موسی علیه السلام را به‌منظور نجات آن مردم رنج‌دیده و تحت ستم برانگیخت. (ساجدی، ۱۳۹۰: ۹۷)

رسالتی که بر دوش موسی علیه السلام بود - به گفته‌ی سید قطب- پس از رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین رسالتی است که بر دوش بشر نهاده شده است، زیرا او با کسی روبروست که صاحب کهن‌ترین تاج و تخت، پایدارترین حکومت و ریشه‌دارترین تمدن است. (منتظر القائم و سلیمانی، ۱۳۸۹، ۱۲۰)

بنی‌اسرائیل موسی علیه السلام را موعود خود می‌دانستند، زیرا یوسف علیه السلام خبر آمدنش را داده بود. پس از ماجرای درگیری مرد قبطی با یکی از هواداران موسی علیه السلام و کشته شدن قبطی به دست موسی علیه السلام، وی از مصر گریخت. (قصص: ۲۱) موسی علیه السلام پس از ازدواج با دختر شعیب علیه السلام و اقامت ده ساله در مدین، با رسالت الهی به مصر بازگشت و هدایت قوم بزرگ بنی‌اسرائیل را در دست گرفت. (یعقوبی، بی‌تا، ج ۱، ۳۴)

تمدن:

از ریشه‌ی «مدن» به معنای شهرنشین شدن یا همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی، اقتصادی، دینی و سیاسی است. (معین، ۱۳۸۶، ج ۱، ۴۸۴)

گویا خواجه نصیرالدین طوسی نخستین کسی است که این واژه را در زبان فارسی به کار گرفته و آن را معنا و شرح کرده است: «تمدن مشتق از مدینه بود و مدینه موضع اجتماع اشخاص که به انواع حرفت‌ها و صناعات تعاونی که سبب تعیش بود، زندگی می‌کنند...» (نصیرالدین طوسی، ۱۴۱۳، ۲۰۹-۲۱۰)

امروزه تمدن در معنای اصطلاحی خود به کار می‌رود که از نگاه صاحب‌نظران تعاریف گوناگونی دارد:

به معنای تشکل انسان‌ها با روابط عالی و اشتراک همه‌ی افراد و گروه‌های جامعه در



پیشبرد اهداف مادی و معنوی آن در همه‌ی ابعاد ممکن. (جعفری تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۵، ۱۶۶)
تمدن بر مجموع فعالیت‌های عینی، فنی و اطلاعاتی جامعه اطلاق می‌گردد و فرهنگ
بر امور ذهنی مانند دین، فلسفه و هنر. (بینش، ۱۳۸۸، ۱۳-۱۴)

پدیده‌ای به‌هم‌تنیده که هم مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را در بر می‌گیرد و
هم گسترش و کمال هنر، ادبیات، علم، فلسفه و دین را. (لوکاس، ۱۳۸۲، ج ۱، ۳۳)
ابن خلدون تمدن را حالتی می‌داند که بشر از زندگی فردی به‌سوی زندگی شهری و
شهرنشینی روی آورده، با همکاری و تعاون؛ اجتماع جدیدی را می‌سازد. (ابن خلدون، ۱۳۶۲،
ج ۱، ۷۸ و ۲۲۹)

با توجه به تعاریف متنوع تمدن می‌توان این تعریف را برگزید: جامعه‌پذیری و
نظم‌پذیری یا برقراری نظم اجتماعی برای همکاری و تعاون میان انسان‌ها و زمینه‌ای
برای مقبولیت یک فرهنگ. (معینی علمداری، ۱۳۸۰، ۶۲)

تمدن به‌عنوان پدیده‌ای تاریخی در مرحله‌ای از تاریخ حیات بشری ظهور کرده و در گذر
زمان تحول یافته است. هر تمدنی عمدتاً با نام جغرافیایی محل تولد و رشد خود خوانده
می‌شود؛ تمدن‌هایی چون: تمدن مصر (۴۰۰۰ ق. م)، تمدن کُرت (۳۰۰۰ ق. م)، تمدن هند (۱۵۰۰
ق. م)، تمدن چین (۱۵۰۰ ق. م)، تمدن بابل در بین‌النهرین (۱۵۰۰ ق. م)، تمدن یونان و تمدن
آریایی (۱۳۰۰ ق. م) و تمدن سریانی در سواحل مدیترانه (۱۱۰۰ ق. م). (جان احمدی، ۱۳۸۶، ۲۷)
ویل دورانت چهار رکن اساسی تمدن را چنین می‌شمرد: پیش‌بینی و احتیاط در امور
اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر. (دورانت،
۱۳۷۲، ج ۱، ۳) البته به این مجموعه می‌توان عوامل اثرگذار دیگری را نیز افزود که هر یک
نه تنها در ایجاد تمدن مؤثرند، بلکه در تداوم آن نیز نقشی به‌سزا دارند: دین، اخلاق،
جغرافیا، زبان، علوم و فنون. (جان احمدی، ۱۳۸۶، ۲۸-۲۹)

در میان این ارکان، عنصر دین به‌خاطر ظرفیت‌های موجود در آن اهمیت خاصی دارد.
روشن است که نگرش تک‌بعدی به تمدن و منحصر انگاشتن آن در عناصر و مظاهر مادی،
منجر به قطع رابطه‌ی آن با دین، یا فروکاستن شدید نقش دین در تمدن می‌گردد. اگر
نقش دین در زندگی بشر؛ حداکثری قلمداد گردد و حوزه‌ی آن گسترده و شامل امور دنیوی
و اخروی شمرده شود، ارتباط بین دین و تمدن نیز گسترده خواهد بود.

بر این اساس، برخی از نظریه‌پردازان، دین را جزو عناصر تشکیل‌دهنده‌ی تمدن می‌دانند
و برای آن نقشی جوهری و تمدن‌ساز قائلند. اندیشه‌ی دینی عامل اساسی در تشکیل و



برپایی تمدن است و ادیان آسمانی، به شکل مستقیم یا غیر مستقیم نقش اساسی در ترکیب تمدن‌ها بر عهده دارند. از منظر تاریخی کاوش در ریشه‌های دینی تمدن‌های گوناگون، نظیر تمدن بودایی و برهمنی نیز نشان می‌دهد که بذر و هسته‌ی دینی در آن نهفته است. از این رو گزارف نیست اگر گفته شود تمدن در هیچ ملتی بروز نمی‌یابد، مگر در هیئت وحیی که از آسمان نازل گردیده و به‌صورت قانون و برنامه‌ای برای راهنمایی مردم به سمت معبود غیبی درآمده است. (الویری و مهدی نژاد، ۱۳۹۲، ۱۶۴-۱۷۳)

هانتینگتون دین را ویژگی عمده‌ی هر تمدن می‌داند و از قول کریستفر داوسن می‌نویسد: «ادیان بزرگ شالوده‌هایی است که تمدن‌های بزرگ بر آن بنا شده‌اند.» (هانتینگتون، ۱۳۷۸، ۷۱)

یافته‌های تحقیق

منابع شخصیت‌شناسی حضرت موسی علیه السلام، قرآن کریم و دیگر کتاب‌های دینی مانند کتاب مقدس و مجموعه‌های روایی، و نیز کتاب‌های تاریخی را شامل می‌شوند. در این منابع مطالب محدودی درباره‌ی ایشان وجود دارد. ضمن آن‌که اعتبار این اسناد نیز یکسان نیست، اما پیش‌فرض این پژوهش بر اعتبار یقینی قرآن کریم استوار است. با بررسی منابع، ابعادی از شخصیت حضرت موسی علیه السلام قابل استخراج است و از میان آن ویژگی‌ها می‌توان به برخی از مؤلفه‌های تمدن‌ساز در شخصیت ایشان پی برد:

۱- یکتاپرستی:

جوهره‌ی اصلی تمدن، فرهنگ است. به بیانی دیگر، تمدن مظهر مادی و معنوی فرهنگ به‌شمار می‌رود. (اسلامی فرد، ۱۳۸۹، ۲۱) ظهور هر یک از ادیان در طول تاریخ سبب ایجاد فرهنگی جدید و تغییر در فرهنگ زمان خود بوده است. شاید بدین جهت برخی دین را اساسی‌ترین و مهم‌ترین رکن تمدن و مقوم آن دانسته‌اند که می‌تواند با ابزارهای معنوی و فراملیتی، ضمن هدایت جامعه و هویت‌بخشی به تمدن، در تقویت سایر عناصر چون اخلاق، سنن و معرفت هنری مؤثر باشد. (منل و رندل، ۱۹۹۸، ۱۵۴)

در میان آموزه‌های ادیان، مهم‌ترین آن، ویژگی توحید و یگانه دانستن خداوند است. چنان‌که پروردگار به‌هنگام اعلام برگزیدن موسی علیه السلام به نبوت، توحید را به وی یادآور می‌شود: «وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي ...» (طه: ۱۳-۱۴)

حضرت موسی علیه السلام با قول و عمل، دعوت‌کننده‌ی بنی‌اسرائیل به خدای یکتاست: «إِنَّمَا



إِلَهُكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...» (طه: ۹۸). او حتی فرعون را که نزد هوادارانش در مصر مقام خدایی دارد، به باور توحیدی فرا می‌خواند: «فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ» (نازعات: ۱۸-۱۹). ابن اعتقاد موجب می‌شود حضرت موسی علیه السلام در سخت‌ترین شرایط از پروردگارش یاری جوید و امت خود را نیز به مددخواهی از خدا دعوت کند: «قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ...» (اعراف: ۱۲۸)

این باور توحیدی چنان در شخصیت موسی علیه السلام پررنگ است که با شنیدن خبر شرک و انحراف امت، به شتاب نزد آن‌ها می‌رود و خشمگین، تندیس گوساله را که نماد نفی توحید بود، نابود می‌کند: «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا ... وَ انظُرْ إِلَىٰ إِلَهِكِ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (طه: ۸۶ و ۹۷)

موسی علیه السلام کوشید با این برخورد قاطع، بساط شرک را در بنی‌اسرائیل برچیند و قوم خود را به مسیر توحید بازگرداند. یکتاپرستی قدر مشترک پیروان موسی علیه السلام بود که بدین‌سان جامعه‌ای توحیدی را رقم زدند. به تعبیری، توحید عامل هم‌گرایی جامعه‌ی بنی‌اسرائیل به شمار می‌رفت. این باور، توان جامعه را متمرکز می‌کرد و راه رسیدن به هدف متعالی رسالت را هموار می‌نمود.

این‌گونه موسی علیه السلام در روزگار رواج چندخدایی، فرهنگ یکتاپرستی را در آن دیار تبیین کرد و پایه‌ی تمدنی توحیدی را بنا نهاد.

۲- گسترش ارزش‌های اخلاقی:

سنت‌های اخلاقی را که قوام‌بخش جامعه است، از ارکان تمدن دانسته‌اند. اخلاق مبتنی بر ارزش‌های فرهنگی جامعه، به شکل‌گیری، هدایت و استمرار حیات تمدنی منجر می‌شود.

یکی از دلایل انحطاط تمدن‌ها، رواج فساد اخلاقی بوده است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد آن‌گاه که فرمانروایان و مردم گرفتار فساد اخلاقی شدند، زمینه‌ی فروپاشی تمدنشان فراهم گردید. (اخوان، ۱۳۹۶)

پیامبران در برهه‌های مختلف تاریخ همواره به ترویج فضایل اخلاقی در جامعه‌ی خود پرداخته‌اند. حضرت موسی علیه السلام نیز با دریافت الواح، دعوت به اخلاق را آغاز کرد: «و كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَ أَمَرَ قَوْمَكَ بِأَخْذِهَا بِأَحْسَنِهَا...» (اعراف: ۱۴۵) بر اساس برخی روایات، موضوع این الواح بیشتر مواظب اخلاقی بوده است. (ابن عساکر، ۱۴۱۹، ج ۶۱، ۱۲۸-۱۲۹)

موسی علیه السلام همچون دیگر پیامبران برای ترویج فضایل اخلاقی به سخن و موعظه بسنده نکرد و خود نخستین عمل‌کننده بدان موعظه‌ها بود. موسی علیه السلام شخصیتی امانت‌دار بود: «... إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» (دخان: ۱۸)، جز حق چیزی بر زبان نمی‌راند: «حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ...» (اعراف: ۱۰۵)، از احسان‌کنندگان بود: «سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (صافات: ۱۲۰-۱۲۱)، دشمنان را به رعایت تقوا فرا می‌خواند: «وَ إِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قَوْمٌ فَزَعُونَ أَلَا يَتَّقُونَ» (شعراء: ۱۰-۱۱) و مؤمنان قوم خود را به توکل بر خداوند فرمان می‌داد: «وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ» (یونس: ۸۴).

در پرتو اخلاق شایسته و گسترش فضایل انسانی بود که موسی علیه السلام توانست توده‌ی عظیم بنی‌اسرائیل را با خود همراه کند و به هدف سرنگونی طاغوت و پیریزی تمدنی نوین نایل آید.

۳- تقویت علم و خردورزی:

علم در لغت به معنای دانستن، یقین کردن، دانش و معرفت است. (معین، ۱۳۸۶، ج ۱، ۱۰۸۸) علم به معنای قدیمی آن، هر نوع واقع‌بینی و جهان‌شناسی بود که از راه‌های گوناگون (تجربه، وحی و تفکر) به دست می‌آمد. از این رو علم مشتمل بر معارف حسی، اجتماعی، اخلاقی و حقوقی هم بود، ولی این کلمه معنای جدیدی پیدا کرده و آن عبارت است از درک قوانین طبیعت بر اساس تجربه و مشاهده‌ی حسی. (رضایی اصفهانی، ۱۳۷۵، ۱۵۳)

در قرآن کریم بیش از هشتصد بار ریشه‌ی علم و مشتقات آن به کار رفته و در نخستین آیات نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از علم سخن گفته شده است: «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (علق: ۴) قرآن کریم اهل علم و نادانان را برابر نمی‌داند: «... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...» (زمر: ۹) و دانشمندان را برتر می‌شمرد: «... وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...» (مجادله: ۱۱)

در قرآن، موسی علیه السلام از کسانی است که علم الهی به او داده شد: «... آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا...» (قصص: ۱۴)، اما او همواره در پی دانستن و رشد بود، پس برای فراگیری دانش نزد عبد صالح رفت: «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا» (کهف: ۶۶) بنا بر روایت نقل شده از حضرت امام صادق علیه السلام، سفر موسی علیه السلام برای دریافت علم از عبد صالح، پس از نبوت ایشان و دریافت الواح و بروز معجزات نُه‌گانه و غرق فرعون بوده



(ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۱، ۶۰) و موسی علیه السلام با وجود برتری در دانش، با فروتنی نزد او رفته است. (عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۲، ۳۳۰) این رویداد نشان می‌دهد که انسان در هر رتبه و سنی که باشد، باز باید برای کسب علم و افزایش آگاهی تلاش کند. (حسینی، ۱۳۸۹، ۱۹۲)

فارغ از جنبه‌ی فردی دانش‌دوستی و دانش‌طلبی پیامبران از جمله حضرت موسی علیه السلام، باید به نقش آنان در گسترش علم نیز توجه کرد. پیامبران خدا همواره به دنبال گسترش تفکر و عقلانیت بودند. ابراهیم علیه السلام در «أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (انبیاء: ۶۷)، هود علیه السلام در «يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (هود: ۵۱)، موسی علیه السلام در «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (بقره: ۷۳) و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در «وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (مؤمنون: ۸۰) بر این دعوت پای فشرده‌اند.

شیخ اشراق در مقدمه‌ی کتاب حکمة الاشراق، دانش و حکمت دانایان پارس مانند جاماسف، فروشتر و بوذرجمهر را از آموزه‌های پیامبران الهی دانسته است. (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ۱۱)

حکمای مسلمان بر این باورند که فلاسفه‌ی یونانی نور حکمت خود را از چراغ انبیاء گرفته‌اند و مشخصاً فیثاغورس حکمت را در مصر از سلیمان نبی علیه السلام آموخته است. در نتیجه، تأثیرگذاری جهانی فلسفه مشاء و تمدن یونان باستان، ریشه در افکار پیامبران دارد. (فخری، ۱۳۷۲، ۳۲۸)

قابل انکار نیست که زیرساخت فرهنگ‌های پیشرفته و تمدن‌های عالی؛ بر اندیشه و عقل پایه‌گذاری شده است و شاید از این روست که بخشی از پژوهش‌گران بر این باورند که در مسیر شکل‌گیری تمدن‌ها، پاره‌ای از دانش‌های مورد نیاز را دین و وحی در اختیار بشر گذاشته و شماری از پیامبران الهی از راه دریافت‌های وحیانی خود، علوم و صنعت‌هایی را در میان بشر بنیان نهاده‌اند.

برخی معتقدند که همه‌ی دانش‌ها و پیشه‌ها را پیامبران پایه‌گذاری کرده‌اند و سپس بشر به گسترش و تکمیل آن‌ها پرداخته است. (حجازی، بی‌تا، ۵۹) به نقل از یوسفوس مورخ آورده‌اند: ابراهیم خلیل علیه السلام علم حساب را با خود از کلد (بین‌النهرین) به مصر آورده است. (دورانت، ۱۳۷۲، ج ۱، ۲۱۵)

در مجموع می‌توان گفت پیامبران با تعالیم عقل‌بنیان خود در شکوفایی تمدن‌ها

نقش داشته‌اند. حضرت موسی علیه السلام نیز با احاطه‌ای که به تمدن بزرگ مصر داشت، با زدودن نقاط ضعف آن و دعوت مکرر قوم به تعقل، پایه‌های تمدنی بزرگ را بنا نهاد.

۴- اراده و پشتکار

تمدن‌های نامور حاصل تلاش ملت‌هایی است که سستی به خرج ندادند و با اراده و پشتکار در مسیر تعالی پیش رفتند. این اراده‌ی محکم و پشتکار خستگی‌ناپذیر با عمل‌گرایی پایه‌گذار تمدن؛ نسبت مستقیم دارد.

گزارش‌هایی از کار و تلاش و اشتغال برخی پیامبران در دست است. بنا بر روایات، حضرت ادریس علیه السلام خیاط، حضرت نوح علیه السلام نجار، حضرت ابراهیم علیه السلام پارچه‌فروش، حضرت داوود علیه السلام زره‌ساز و حضرت آدم علیه السلام کشاورز بوده‌اند و حضرت سلیمان علیه السلام نیز در زمان حکومتش، زنبیل می‌بافت و با فروش آن امرار معاش می‌کرد. (حقی، بی‌تا: ج ۵، ۵۰۹) ابراهیم، موسی، شعیب علیه السلام، و نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز دامداری می‌کردند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۰، ۵۶)

قرآن به پیش‌تازگی پیامبران در برخی صنعت‌ها اشاره دارد: نوح علیه السلام در کشتی‌سازی: «فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحَيْنَا ...» (مؤمنون: ۲۷)، داوود علیه السلام در حرفه‌ی فلزکاری و زره‌سازی: «... وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ» (سبأ: ۱۰)، «وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ ...» (انبیاء: ۸۰) و سلیمان علیه السلام در معماری، تندیس و ساخت ظروف: «... وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ ... يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ ...» (سبأ: ۱۲ - ۱۳)

موسی علیه السلام پس از گریز از مصر، هنگامی که نزد شعیب علیه السلام رسید، سال‌ها برای او چوپانی کرد (قصص: ۲۷-۲۵) و وقتی مورد خطاب وحی قرار گرفت، به همان کار مشغول بود: «وَ مَا تَلَكَ بِبِمِينِكَ يَا مُوسَى قَالَ هِيَ عَصَايَ أَنْتَوَكُونُوا عَلَيْهَا وَ أَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى» (طه: ۱۷-۱۸)

از نبی اعظم صلی الله علیه و آله روایت شده است: «بُعِثَ مُوسَى وَ هُوَ رَاعِي غَنَمٍ» (متقی هندی، ۱۴۰۱، ج ۱۴، ۱۸۳) پشتکار و اراده‌ی موسی علیه السلام منحصر به فعالیت شغلی او نبود، بلکه در صحنه‌های دیگر به‌ویژه در عرصه‌ی پیامبری نمود آشکاری داشت.

عزم راسخ و پشتکار موسی علیه السلام در سال‌های رسالت، او را در جایگاه رهبری قوی بر قومی بزرگ قرار داد و او که در آغاز یک نفر بود، توانست هزاران نفر را در مسیر اهداف الهی خود متحد کند. اراده‌ی سترگ موسی علیه السلام از داستان همراهی او با خضر علیه السلام آشکار است.

آن‌گاه که پیش از یافتن استاد، با اراده‌ای قوی می‌گوید: «... لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا» (کهف: ۶۰) اراده محکم او در یافتن آن عبد صالح در رفتارهای دیگر



او نیز در ایفای رسالت به خوبی مشاهده می‌شود. آن اراده و پشتکار بود که موجب شد موسی علیه السلام با توکل بر پروردگارش بی‌واهمه از عظمت تمدن مصر و حکومت قدرتمند فرعون، مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر را در پیش گیرد و سرانجام پیروزمندانه قوم ستمدیده‌اش را به فرهنگ و تمدنی نوین هدایت نماید.

۵. امیدواری:

امیدواری به مفهوم انتظارِ حوادث نیک و تغییر شرایط به سوی رخدادهای مثبت است. امام خمینی رحمته الله علیه: لازمه معرفت خداوند را امید کامل به حق و رحمت او می‌داند: رجاء از فطریات است و مبدأ حصول رجاء، حسن ظن به خدای تعالی. (خمینی، ۱۳۸۲، ۱۳۰-۱۲۹)

نراقی امیدواری را نوعی تلاش و حرکت می‌شمرد که آنچه را از قدرت انسانی بیرون است، به خدا سپرده، برون‌رفت از گرفتاری‌ها را از او می‌خواهد: امیدواری و رجاء، در وقتی است که آدمی توقع محبوبی را داشته باشد که جمع‌آوری اسبابی را که در دست او هست کرده باشد، و دیگر چیزی نمانده باشد مگر آنچه را که از قدرت او بیرون است، که فضل و کرم خداست ... احادیث و اخباری که در ترغیب به رجاء و امیدواری به خدا، و وسعت عفو و رحمت او رسیده، مخصوص است به کسانی که چشم‌داشت رحمت را با عمل خالص داشته باشند و به دنیا و لذت آن فرو نرفته باشند. (نراقی، ۱۳۷۸، ۲۰۲)

امیدواری توهم و خیال‌بافی نیست، بلکه جنبه‌ی عملی و حرکت‌آفرین دارد. امید؛ راه‌های متفاوت رسیدن به هدف‌ها را در بر می‌گیرد و برنامه‌ریزی برای دستیابی به اهداف را ارتقاء می‌بخشد. (پرویز و دیگران، ۱۳۹۵)

هیچ تمدنی با نومییدی و افسردگی پیش نرفته است. در تاریخ زندگی انبیاء نیز هیچ جا نومییدی به چشم نمی‌خورد، بلکه همه جا سخن از امید و مقاومت برای آینده‌ای خوب و زیباست. (محمدی ری شهری، ۱۳۶۸، ۳۲)

موسی علیه السلام در شرایطی رهبری قوم بنی‌اسرائیل را در دست گرفت که سلسله‌ی قدرتمندی از فراعنه بر مصر حکومت می‌کرد و تمدن حوزه‌ی نیل در اوج شکوفایی و پیشرفت بود. این مرد که سال‌ها دور از وطن زیسته و حالا یک چوپان ساده است، چگونه می‌تواند در برابر نماینده‌ی تمدن کهن مصر بایستد؟ چگونه فرعون را مجاب کند یا بر او چیره شود؟ موسی علیه السلام به‌عنوان پیشوایی دانا و کاردان و آینده‌نگر، وظیفه داشت با تزریق امید به جامعه، از یأس و خستگی بنی‌اسرائیل جلوگیری کند. بدین منظور، پیوسته مؤمنان را با

بیان آیات الهی و الطاف خداوندی به نجات و پیروزی بر فرعون ستمکار امیدوار می‌ساخت. هنگام گریز از مصر به سوی مدین، موسی علیه السلام که تنهاست و راه را هم نمی‌شناسد، ذره‌ای نومی‌دی به خود راه نمی‌دهد: «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» (قصص: ۲۲). اصولاً ناامیدی در شخصیت موسی علیه السلام راه ندارد. در عرصه‌ی زندگی فردی، آن‌گاه که با خانواده‌اش در بیابان راه گم کرده است، آتشی می‌بیند و به امید پیدا کردن راه یا گرمایش به سوی آن حرکت می‌کند: «إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى» (طه: ۱۰).

موسی علیه السلام مأمور به دعوت فرعون به توحید می‌شود و امیدوار است بتواند این دعوت را به سرانجامی نیکو برساند: «فَقُلْ هَلْ لَّكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ» (نازعات: ۱۸)، حتی ترس از شکنجه‌ی سخت و مرگ نیز وی را از این آرزو باز نمی‌دارد: «قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطَّعَىٰ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَىٰ» (طه: ۴۵-۴۶).

در سخت‌ترین صحنه‌ی رهبری حضرت موسی علیه السلام در میان بنی‌اسرائیل، آنجا که قوم در حال کوچ از مصر هستند و دریا پیش رو و لشکر عظیم فرعون پشت سر در تعقیب آنهاست، موسی علیه السلام با اطمینان خاطر و امیدوی ژرف؛ خبر از رهایی می‌دهد: «فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» (شعراء: ۶۱-۶۲).

آرزوی نابودی فرعونیان و حاکمیت بنی‌اسرائیل (اعراف: ۱۲۹) نیز نمونه‌ای دیگر از این امیدواری است. تکرار این امیدبخشی، موجب شد مؤمنان بنی‌اسرائیل نیز روحیه‌ای امیدوار پیدا کنند و تسلیم صحنه‌های سخت و مایوس‌کننده نشوند. اگر این امیدواری وجود نداشت، خستگی و بهانه‌جویی، قوم را متزلزل می‌ساخت و رخداد خروج و پایه‌گذاری تمدن نوین نیز شکل نمی‌گرفت.

۶. آزادی‌خواهی:

آزادی نعمت والای خداوند است که بستر مناسبی را برای شکوفایی استعدادهای طبقات مختلف جامعه فراهم می‌آورد. با این شکوفایی است که فرهنگ رشد می‌کند و تمدن‌ها شکل می‌گیرند. گاه این نعمت به‌خاطر وجود حاکمان مستبد یا جامعه‌ی بسته، از انسان‌ها سلب می‌شود.

حرکت‌های آزادی‌خواهانه با رهایی افکار و اندیشه‌ها و توجه به توانایی‌های پراکنده در جامعه، فارغ از طبقه و نژاد، مسیر جامعه را به سوی ساختن تمدن پیشرفته و بالنده هموار می‌کند. رهبران الهی همواره در صدد بازگرداندن آزادی برای انسان‌ها و امت خود بوده‌اند.



قرآن کریم درباره‌ی رسول اکرم ﷺ تصریح می‌کند که بشارت‌دهنده‌ی آزادی انسان‌ها بوده‌اند: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي ... وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ...» (اعراف: ۱۵۷)

در تاریخ آمده است: یکی از فراعنه که مردی دیوانه‌مزاج بود، به هوس افراشتن بناهای عظیم و ساختن شهرها و تأسیس معبدهای باشکوه افتاد. البته برای انجام این منظور حاجت به کارگر بسیار داشت. پس روی توجه به اسراییلیان آورد که در نواحی شمال شرقی ملک او ساکن بودند و آن‌ها را به بندگی گرفت و به عملگی گماشت و به ضرب تازیانه در سراسر ناحیه‌ی شمال ملک خود به اعمال شاقه واداشت. (ناس، ۱۳۹۳، ۴۹۱)

فرعون بر این قوم بسیار سخت گرفت، چنان‌که قرآن از آن به عذاب و رنج سخت تعبیر کرده است: «وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ...» (بقره: ۴۹) بردگی، قتل و اوضاع ناگوار اجتماعی که فرعون بر بنی‌اسرائیل تحمیل کرده بود، از دغدغه‌های موسی ﷺ به شمار می‌رفت.

وی در نخستین گفتگو با فرعون خواستار آزادی قوم ستم‌دیده‌ی بنی‌اسرائیل می‌شود: «وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ... فَأَرْسَلْنَا مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (اعراف: ۱۰۴-۱۰۵) و فرعون را به دلیل برده‌داری و استثمار بنی‌اسرائیل سرزنش می‌کند: «وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (شعراء: ۲۶) این روحیه‌ی آزادی‌خواهی بود که از قوم ستمکش بنی‌اسرائیل مردمی سرکش ساخت که نظم فرعون‌ی را بر هم زدند و حکومت طاغوت وقت را به زیر کشیدند. خروج آنان از دل تمدن مصر موجب زایش تمدنی دیگر در پرتو فرمان‌های الهی تورات شد که سال‌ها در منطقه می‌درخشید.

۷. سازمان‌دهی و حکومت:

موسی ﷺ دارای مقام حکم و داوری بین مردم بود: «... فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (شعراء: ۲۱) علامه طباطبایی رحمته‌الله ذیل این آیه معنای حکم را قضاوت به حق در خوبی و یا بدی یک عمل، و تطبیق عمل با آن قضاوت دانسته که این قضاوت به حق همان است که به انبیاء داده می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ۳۶۶)

از کارهای مهم موسی ﷺ، سازمان‌دهی بنی‌اسرائیل در مصر و ایجاد وحدت میان آنان بود. بدین منظور تشکیل تیم کاری و جذب عناصر هم‌فکر مد نظر وی قرار گرفت.

گام نخستین حرکت موسی ﷺ، درخواست از خدا برای همراهی و مشارکت برادر توانمندش

هارون علیه السلام در امر رسالت بود که اجابت شد. (طه: ۲۹-۳۲) جانشینی هارون علیه السلام به جای موسی علیه السلام در زمان میقات، نشانگر ولایت ایشان بر بنی‌اسرائیل و اختیار نصب خلیفه است که یک اختیار حاکمیتی تلقی می‌شود: «... وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (اعراف: ۱۴۲)

واژه‌ی «أَصْلِحْ» بیانگر بُعد حاکمیتی و مدیریتی است که به هارون علیه السلام تفویض شده و از او خواسته تا امور جامعه را در غیبت موسی علیه السلام اصلاح کند، شاهد مطلب هم بازخواست موسی علیه السلام از جانشین خود، پس از بازگشت از میقات است. (طیب، ۱۳۶۹، ج ۵، ۴۴۹)

گام بعدی تعیین نقیبان بود: «وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...» (مائده: ۱۲) موسی علیه السلام توانست از همان آغاز خروج از مصر، از پیوند دوازده قبیله‌ی بنی‌اسرائیل دولت و ملتی فدراتیو پدید آورد که همکاران و کارگزاران او در مدیریت قوم بودند. اداره‌ی هر بخش از این مجموعه به یکی از این دوازده سبط واگذار شد. (مهران، ۱۳۸۳، ج ۲، ۴۰۷) ظاهراً منظور از این دوازده نقیب، دوازده رئیس است که هر یک بر یکی از اسباط دوازده‌گانه‌ی بنی‌اسرائیل ریاست داشتند و به منزله‌ی والی، کارهای آنان را فیصله می‌دادند و افراد قوم از آنان اطاعت می‌کردند. نسبتی که این دوازده نقیب به دوازده تیره‌ی بنی‌اسرائیل داشتند، نظیر نسبتی بوده که اولی‌الامر به افراد این امت دارند. در حقیقت مرجع مردم در امور دین و دنیای آنان بودند. البته آنان وحی از آسمان نمی‌گرفتند و شریعت تشریح نمی‌کردند، کار وحی و تشریح شرایع تنها به عهده‌ی موسی علیه السلام بود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ۳۹۰؛ طیب، ۱۳۶۹، ج ۴، ۳۱۹)

با توجه به جمعیت زیاد قوم، این تقسیم کار می‌توانست موسی علیه السلام را در جهت پیام‌رسانی بهتر به بنی‌اسرائیل یاری کند و شبکه‌ی تبلیغی مناسبی را در اختیار او قرار دهد تا قوانین وحیانی را در میان آنان بگستراند. برخی از همین نیروها چون یوشع بن نون بعداً از تأثیرگذاران شدند و با تسخیر اورشلیم زمینه‌ی تمدن بنی‌اسرائیل را فراهم آوردند. (جرجانی، ۱۴۳۰، ج ۱، ۱۵۹)

۸. نفی ستم و ترویج عدالت:

در قرآن کریم به سرگذشت امت‌ها و تمدن‌هایی اشاره شده که با گسترده شدن ستمگری از میان رفته‌اند: «وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَبْزِيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ» (انبیاء: ۱۱)، «... وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ» (قصص: ۵۹)

قرآن کریم با تعبیر «قسط»، گسترش عدالت را از اهداف بعثت پیامبران دانسته و



دین‌باوران را نیز به پاسداشت آن فراخوانده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (حدید: ۲۵)، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ...» (نساء: ۱۳۵)

در مواردی نیز مستقیم واژه‌ی عدل را به کار برده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» (نحل: ۹۰)، «... وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...» (نساء: ۵۸)

«عدل» با «قسط» تفاوت دارد؛ عدل یا دادگری یعنی سهم هر کس را به خود او بدهند و مقابل آن ستم است، اما قسط یعنی سهم کسی را به دیگری ندهند. البته اگر این دو واژه به صورت جدای از هم به کار روند، معنای واحدی دارند. (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۱۹، ۲۶۲) در تعریف عدالت گفته‌اند: «العدالة اعطاء كل ذي حق حقه»؛ عدالت، دادن حق به حق‌دار است. (جوان، ۱۳۳۶، ج ۱، ۱۲۳) عدالت به معنای قرار دادن هر چیز در جای خویش است؛ «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا» (شریف الرضی، ۱۴۱۴، ۵۵۳) مطهری عدالت را پایه سازمان اجتماع می‌داند. (مطهری، ۱۳۸۹، ۱۹-۱۶)

واژه‌ی عدالت اصطلاحی است که در علوم گوناگون مانند اخلاق، کلام، فقه و سیاست معانی متعددی دارد، اما همه کم و بیش به همان مفهوم قرار دادن هر چیز در جای خویش باز می‌گردد. از آنجا که ممکن است ابعاد فردی عدالت بر گستردگی بحث بیفزاید، در این نوشتار بر عدالت اجتماعی تمرکز می‌شود.

«جان‌رالز» متفکر معاصر، عدالت را ساختار بنیانی جامعه و نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی می‌داند. (اخوان کاظمی، ۱۳۸۴، ۱۱۲) این جنبه‌ی اجتماعی عدالت مورد توجه اندیشمندان اسلامی نیز بوده است. علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه در تفسیر «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» (نحل: ۹۰) می‌گوید: ظاهر سیاق آیه این است که مراد از عدالت، عدالت اجتماعی است، و آن عبارت از این است که با هر یک از افراد جامعه طوری رفتار شود که مستحق آن است و در جایگاهی به‌سزا جای داده شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ۴۷۸-۴۷۹) از حضرت امام رضا علیه‌السلام روایت شده که فرمودند: «إِذَا جَارَ السُّلْطَانُ هَانَتْ الدَّوْلَةُ» (مفید، ۱۴۱۳، ۳۱۰)؛ هر گاه سلطان ستم کند، دولت سست و بی‌اعتبار شود. این معنا در روایتی دیگر به صورت «الملك يبقی مع الكفر و لا يبقی مع الظلم» بیان گردیده است.

بی‌عدالتی و گسترش ستم، زمینه‌ی شکوفایی استعدادها و پرورش اندیشه‌های نو را از بین می‌برد. وقتی عدالت اجتماعی بی‌رنگ شود، پایه‌ی سازمان جامعه تخریب گردیده، حق به صاحب حق نمی‌رسد. آن‌گاه افراد اجتماع نیز حقوق یکدیگر را رعایت نمی‌کنند و

انسان‌ها، هم در بعد فردی و هم اجتماعی دچار آسیب جدی می‌شوند. چنین جامعه‌ای دچار نابودی فرهنگی و سقوط تمدنی خواهد شد، چنان‌که بسیاری از تمدن‌ها و ملت‌های پیشین، با ارتکاب ظلم، زمینه‌ی عذاب و نابودی خود را فراهم کردند و هر یک به گونه‌ای از صفحه‌ی روزگار محو شدند:

«... فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (عنکبوت: ۴۰)

پس از آن امت‌ها، قوم فرعون نیز که صاحب تمدنی عظیم بودند، در برابر موسی علیه السلام ایستادند و از حق پیروی نکردند. پافشاری پیامبر برای ترک ستم بر بنی‌اسرائیل اثری نداشت و آنان به سرانجامی خفت‌بار دچار شدند: «فَأَخَذْنَا وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَأَنْتَضِرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» (قصص: ۴۰)

تلاش‌های موسی علیه السلام از نخستین رویارویی با فرعون بر ستم‌ستیزی متمرکز بود و چون دیگر پیامبران فرمان داشت تا قسط را در میان مردم برپا دارد. او از کودکی در دربار فرعون پرورش یافته و شکاف طبقاتی و اجتماعی مصر را به خوبی درک کرده بود. بدین خاطر پس از خروج نیز مراقبت می‌کرد تا جامعه بنی‌اسرائیل به مصایب فرعونیان دچار نشود. کوشش موسی علیه السلام برای گسترش فضائل اخلاقی و برخورد وی را با بغی قارون در همین جهت می‌توان تحلیل کرد. دستور موسی علیه السلام برای پرداخت زکات گامی در جهت عدالت اقتصادی و اجتماعی بود که قارون از آن سر باز زد. قارون نماد اشرافی‌گری و عدالت‌ستیزی در آن جامعه بود و موسی علیه السلام با شدت تمام با او برخورد کرد تا تمدن نوپای بنی‌اسرائیل را از این آفت نگاه دارد.

۹. بهره‌مندی از نقاط قوت دیگر تمدن‌ها:

نابودی آثار، نشانه‌ها و حتی اندیشه‌های تمدن‌های مغلوب، همواره شیوه‌ی حکومت‌های پیروز بوده است؛ همچون حمله‌ی رامسس دوم به قوم هیتی (نبرد قادش) و یورش اسکندر مقدونی به ایران. این تعرض به تمدن‌های دیگر در قرآن کریم هم مورد اشاره قرار گرفته است، آنجا که از قول ملکه‌ی سبأ می‌فرماید: «... إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا أُدْلَةً ...» (نمل: ۳۴)

حضرت موسی علیه السلام در روزگار تمدن پرآوازه‌ی مصر می‌زیست و با پرورش در کاخ فرعون، کاملاً با آن تمدن آشنا بود. او در برخورد با فرعون -امپراتور قدرتمند تمدن مصر- خود را فرستاده‌ی پروردگار جهانیان شمرد: «... إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (شعراء: ۱۶) و او را به پاکی



جان فراخواند: «... هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزْغَىٰ» (نازعات: ۱۸). سپس رهایی بنی‌اسرائیل را از او خواست: «... فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ...» (طه: ۴۷).

خداوند کسی را به نزد فرعون می‌فرستد که از درون دربار و فرهنگ حاکم بر آن آگاه است و سال‌ها در آن محیط زیسته و روابط و تشریفاتش را می‌داند. موسی علیه السلام که عظمت تمدن مصر را در مقایسه با دیگر تمدن‌ها چون مدین لمس کرده، در فاصله‌ی زمانی رویارویی با فرعون در کاخ تا غرق شدن او، چگونه با این تمدن روبرو می‌شود؟ پس از شکست فرعون و خروج از مصر، با بنی‌اسرائیل در پی چه نوع تمدنی بر می‌آید؟ قرآن داستان هود علیه السلام را نقل کرده که به قوم خود می‌گوید: «اتَّبِنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ» (شعراء: ۱۲۸-۱۲۹)

«ریع» به معنای نقطه‌ی بلندی از زمین است. گویا قوم هود علیه السلام در نقاط بلند، ساختمان‌هایی می‌ساختند، تا برای گردش و تفریح به آن‌جا بروند، صرفاً برای فخرفروشی و پیروی از هوا و هوس. کلمه «مصانع» نیز چنان که گفته‌اند به معنای قلعه‌های محکم و قصرهای استوار و ساختمان‌های عالی است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ۴۲۱-۴۲۲) با وجود آن که فرعونیان نیز به ساخت بناهای شکوهمند مشغول بودند، در میان سخنان بسیار موسی علیه السلام چیزی با مضمون مبارزه با آن تلاش‌ها دیده نمی‌شود و این خود موضوع پژوهشی دیگر است تا تفاوت این دو نوع برخورد -در صورت اثبات- تحلیل شود. آیات قرآن رفتار و حرکتی که نشانگر نفی مظاهر تمدنی مصر باشد، از موسی علیه السلام نقل نکرده است، مگر موضوع یگانه‌پرستی که خط قرمز همه‌ی پیامبران است و همچنین زدودن خرافه‌ها و اسارت‌های بشری.

این روش در سنت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم نیز دیده می‌شود که نقاط مثبت دیگر تمدن‌ها را رد نمی‌کردند و این موجب بهره‌مندی تمدن نوین از قوت تمدن پیشین می‌گردید.

۱۰. مبارزه با انحراف و خرافه‌گرایی:

انحراف در لغت به معنای مایل شدن، برگشتن و کج رفتن است. (ابن عباد، ۱۴۱۴، ج ۳، ۸۲) (ابن فارس، ۱۳۹۹، ج ۲، ۴۲-۴۳) برخی انحراف را «رفتار فردی یا گروهی؛ که با الگوها و هنجارهای جامعه انطباق ندارد» (شیخاوندی، ۱۳۷۳، ۳۷) و یا «رفتار هنجارشکن» دانسته‌اند. (سلیمی و داوری، ۱۳۸۰، ۲۲۲)

از دیدگاه دینی انحراف را «دوری از اهداف اصلی خلقت و رضایت خداوند» تعریف کرده‌اند، چه این کج‌اندیشی و کج‌باوری مربوط به فرد باشد و چه مربوط به تمدن.

(مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۹، ۴۵۵)

اما خرافه در لغت به معنای سخنان بیهوده، عقاید بی‌بنیان و مطالب موهوم است. (دهخدا، ۱۳۴۴، ج ۲۱، ۳۸۷) باورهای بی‌اساس که با عقل و منطق و واقعیت سازگاری نداشته باشد. امروزه خرافات نه تنها به حوزه‌های سنتی زندگی افراد، بلکه به حوزه‌ی نوین زندگی هم رسوخ کرده و زیر نقاب به ظاهر فردگرایی جامعه‌ی نوین، اشتیاق گسترده نسبت به پدیده‌های اسرارآمیز، فزونی یافته است. (فروغی و عسگری مقدم، ۱۳۸۸، ۱۶۲-۱۶۳)

مشرکان برای رد یا تحقیر کلام خدا، قرآن کریم را «اساطیر» می‌خواندند (نحل: ۲۴)، (فرقان: ۵)، (قلم: ۱۵) که نوعی از خرافات است؛ به معنای افسانه و داستان غیر واقعی. خرافات در برخی از تمدن‌های باستان پررنگ‌تر دیده می‌شود. تمدن مصر و یونان باستان آمیخته با چندخدایی و آیین‌هایی شگفت بودند و در ایران باستان نیز برخی آیین‌های خرافی وجود داشت. اما تمدن‌های الهی که بر پایه‌ی یکتاپرستی شکل گرفته است، باید از خرافه‌گرایی به دور باشد.

یکی از مهم‌ترین آفات و خطرات برای مکاتب الهی و تمدن‌های توحیدی، انحراف مردم پس از هدایت و آلوده شدن افکار به خرافات است.

وقتی بنی‌اسرائیل پس از هلاکت فرعون، وارث زمین و عهده‌دار حکومت شدند، در معرض آزمایشی حساس قرار گرفتند و در مسیر حرکت خود بر قومی بت‌پرست گذشتند. (اعراف: ۱۳۸) آن‌گاه از موسی علیه السلام خواستند معبودی برایشان قرار دهد که با برخورد مناسب حضرت، این انحراف خاموش شد. (عباسی مقدم، ۱۳۸۶، ۲۲۳)

برخورد تند با سامری و گوساله‌ی زرین او نیز نمونه‌ای از مبارزه‌ی موسی علیه السلام با خرافه‌گرایی است: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلٰى بَارِئِكُمْ فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ...» (بقره: ۵۴)

در این ماجرا، برخورد موسی علیه السلام با هارون علیه السلام پیش از توبیخ سامری، چنان قاطع بوده است که برخی را به شگفتی واداشته و آن را نشانه‌ی عصبی بودن این پیامبر بزرگ دانسته‌اند. (قطب، ۱۳۵۹، ۲۸۷-۲۸۸) حال آن که موسی علیه السلام در رویارویی با این انحراف باید خشم شدید خود را آشکار سازد و دست به بالاترین واکنش‌ها بزند. آن‌چنان که افکار انحرافی بنی‌اسرائیل را به هم بریزد و انقلابی در آن جامعه‌ی منحرف شده از حق ایجاد کند. در حقیقت این واکنش از یک سو روشن‌گر حال درونی موسی علیه السلام و بی‌قراری و ناراحتی شدید او در برابر بت‌پرستی و انحراف بود، و از سوی دیگر وسیله‌ی مؤثری برای



تکان دادن مغزهای خفته‌ی بنی‌اسرائیل و توجه دادن آنها به زشتی فوق‌العاده‌ی اعمالشان به شمار می‌آمد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۶، ۳۷۷-۳۷۸)

در ماجرای ذبح گاو زرد رنگ بنی‌اسرائیل نیز احتمال می‌رود مبارزه با تقدس گاو در دستور کار حضرت موسی علیه السلام قرار داشته است. بنی‌اسرائیل چون سالیان دراز زیر سلطه‌ی مصریان بودند، مانند هر قوم محکوم و زبون دیگر، خواه ناخواه اوهام و باورهای مصریان بر آنها چیره شده بود. بیشتر بنی‌اسرائیل عقیده‌ی یگانه‌پرستی پدران خود را فراموش کرده بودند و تقدیس گاو و گوساله که از مقدسات مصریان بود، دل‌های آنان را فرا گرفته بود. (دورانت، ۱۳۷۲، ج ۱، ۳۶۱)

حادثه‌ی قتل‌ی که بنی‌اسرائیل را تکان داد، گویا به موسی علیه السلام فرصتی داد تا این تقدس‌شکنی را که بر یهود بسی سنگین بود، اعلام نماید. اعتراض و سؤالات گوناگون آنان نیز برای همین بود که شاید انجام کار متوقف شود. (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۱، ۱۹۱-۱۹۳) در فرهنگ کافران اندیشه‌های خرافی همچون نسبت دادن بدشگونی به پیامبر و مؤمنان وجود داشته است: «قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيْمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (یس: ۱۸)

صالح علیه السلام هم با چنین پدیده‌ای روبرو بود: «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بَيْنَ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ» (نمل: ۴۷)

فرعونیان نیز که به شدت آلوده‌ی خرافه‌گرایی بودند، فال بد می‌زدند و گرفتاری‌های خود را به وجود موسی علیه السلام و یارانش نسبت می‌دادند:

«فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (اعراف: ۱۳۱)

با چنان زمینه‌ای حضرت موسی علیه السلام در پی اصلاح انحراف‌ها و خرافه‌پرستی‌ها برآمد تا جامعه‌ی بنی‌اسرائیل به سوی صلاح پیش رود و تمدن توحیدی در آن امت شکل بگیرد.

علامه طباطبایی رحمته الله علیه انسان را جزیی از جهان هستی می‌داند که سازمانی منسجم و به هم پیوسته دارد و به سوی غایت‌ها و نتایجی صالح پیش می‌رود. اگر انسان‌ها بر اساس هدایت فطرت رفتار کنند، به سعادت‌ی که برایشان مقدر شده، می‌رسند و اگر از حدود فطرت خود تجاوز نمایند و به فساد دست بزنند، خدای سبحان به انواع عذاب‌ها گرفتارشان می‌کند، تا شاید به سوی صلاح و سداد بگردانند: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ

بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم: ۴۱)

اگر هم‌چنان بر انحراف و فساد خود بمانند و خلاف فطرت و مسیر حرکت آفرینش حرکت کنند، آن‌گاه زمین را از لوث وجودشان پاک می‌سازد: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ» (هود: ۱۱۷)

حقیقت دعوت انبیاء، اصلاح زندگی زمینی انسان است و آنان در حد توان کوشیده‌اند تا بشر را به مسیر تمدن توحیدی هدایت کنند و از انحراف و موهومات بازدارند. چنان‌که شعیب علیه السلام گفت: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ» (هود: ۸۸). (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ۴۳۰-۴۳۲)

نتیجه‌گیری:

تمدن، زمینه‌ای برای مقبولیت یک فرهنگ و فرهنگ، مجموعه‌ای از آداب بر پایه‌ی اندیشه‌هاست. پس در واقع قدرت فکر است که یک تمدن را به وجود می‌آورد. پیامبران خدا نیز برانگیخته شدند تا خلق را با تفکر و تعقل به هدایت فراخوانند و شالوده‌ی تمدن‌های بزرگ بر بنیان ادیان شکل گرفت. یکی از این شریعت‌های مهم، شریعت حضرت موسی علیه السلام است. با توجه به این‌که در میان پیامبران بنی‌اسرائیل تنها موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام دارای شریعت بوده‌اند و شریعت عیسوی نیز بر پایه‌ی قانون‌های تورات شکل گرفته، نقش محوری کلیم الله در این تمدن آشکار می‌گردد.

برخی از ابعاد شخصیتی پیامبر بزرگ بنی‌اسرائیل، قدرت تمدن‌سازی داشت و موسی علیه السلام با تکیه بر همین ویژگی‌ها آن قوم ستم‌کشیده را به اقتدار رساند. این ویژگی‌ها به شخصیت درونی او مربوط می‌شد، اما جنبه‌ی اجتماعی نیز داشت و بازتاب آن در جامعه آشکار می‌شد.

فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام که به بنی‌اسرائیل مشهور شدند، با هدایت پیامبرانشان در برهه‌هایی از تاریخ موفق به تشکیل جامعه‌ی پیشرو و متمدن شدند. به‌طور کلی، تمدن مورد اشاره را تنها نباید در زمان حضرت موسی علیه السلام جست، بلکه این خط سیری است که از دوران یوسف پیامبر علیه السلام آغاز شده، در زمان موسی علیه السلام قوت و قوام یافته و در دوره حکومت داوود علیه السلام و سلیمان علیه السلام اوج گرفته است.



کتابنامه

- قرآن کریم
- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۲)، **مقدمه ابن خلدون**، ترجمه محمد پروین گنابادی، (ج ۱-۲)، ج ۴، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن عیاد، صاحب (۱۴۱۴)، **المحیط فی اللغة**، ج ۳، چ ۱، بیروت: عالم الکتاب.
- ابن عساکر، ابوالقاسم (۱۴۱۹)، **تاریخ مدینة دمشق**، تحقیق عمرو بن غرامة العمری، ج ۱-۷۴، چ ۱، بیروت: دار الفکر.
- ابن فارس، احمد (۱۳۹۹)، **معجم مقاییس اللغة**، تصحیح عبدالسلام محمد هارون، ج ۱-۶، بیروت: دار الفکر.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۵)، **علل الشرائع**، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، چ ۱، قم: کتاب فروشی داوری.
- اخوان، عباس (۱۳۹۶)، **تبیین مؤلفه‌های تمدن‌ساز در سیره پیامبر اعظم: الگویی برای شکوفایی تمدن نوین اسلامی**، بازیابی ۱۸ اسفند ۱۳۹۹، از <https://www.taghrib.org/fa/article/print/۸۰۰>
- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۴)، **عدالت اجتماعی از برخی منظرهای اسلامی و غربی**، حکومت اسلامی، ۱۵ (۳۶)، ۹۰-۱۳۳.
- اسلامی فرد، زهرا. (۱۳۸۹)، **تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام**، چ ۱، قم: دفتر نشر معارف.
- الویری، محسن؛ و مهدی نژاد، سیدرضا (۱۳۹۲)، **رابطه دین و تمدن در اندیشه مالک بن نبی**، تاریخ و تمدن اسلامی، (۱۸)، ۱۶۳-۱۹۱.
- انوری، حسن (۱۳۸۲)، **فرهنگ بزرگ سخن**، ج ۱-۸، چ ۲، تهران: سخن.
- بینش، عبدالحسین (۱۳۸۸)، **آشنایی با تاریخ تمدن اسلامی**، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نمایندگی ولی فقیه، پژوهشکده تحقیقات اسلامی، انتشارات زمزم هدایت.
- پرویز، محیا، ابراهیم پور، حبیب؛ حسن زاده، محمد؛ و حاضری، هاتف (۱۳۹۵)، **نقش امیدواری مدیران به عنوان مزیت رقابتی در بهبود عملکرد در سازمان**، مقاله ارائه شده در همایش ملی دانشگاه، محور توسعه، تربت حیدریه: دانشگاه پیام نور تربت حیدریه.
- پروین، لارنس ا، و جان، اولیور پی (۱۳۸۱)، **شخصیت: نظریه و پژوهش**، ترجمه محمدجعفر جوادی و پروین کدیور، تهران: آبیژ.
- جان احمدی، فاطمه (۱۳۸۶)، **تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی**، چ ۱، قم: دفتر نشر معارف.
- جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (۱۴۳۰)، **درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم**، تصحیح محمد ادیب شکور و تحقیق طلعت صلاح فرحات، اردن - عمان: دار الفکر.
- جعفری تبریزی، محمدتقی (۱۳۷۷)، **ترجمه و تفسیر نهج البلاغه**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوان، موسی (۱۳۳۶)، **مبانی حقوق**، تهران: شرکت رنگین کمان.
- حجازی، فخرالدین (بی‌تا)، **نقش پیامبران در تمدن انسان**، چ ۲، تهران: بعثت.
- حسینی، مینا (۱۳۸۹)، **تحلیل داستان حضرت موسی و خضر علیهما السلام** (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده علوم قرآنی قم.
- حقی، اسماعیل بن مصطفی (بی‌تا)، **تفسیر روح البیان**، چ ۱، بیروت: دار الفکر.
- خمینی، روح الله (۱۳۸۲)، **شرح حدیث «جنود عقل و جهل»**، چ ۷، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).



- دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۴)، فرهنگ دهخدا، دانشگاه تهران.
- دورانت، ویلیام جیمز (۱۳۷۲)، تاریخ تمدن، ترجمه‌ی احمد آرام، ج ۱-۲، ۴، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۷)، تفسیر قرآن مهر، ج ۱-۲، ۴، چ ۱، قم: پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۷۵)، درآمدی بر تفسیر علمی قرآن کریم، چ ۱، ایران: اسوه.
- ساجدی، فاطمه (۱۳۹۰)، تحلیل شخصیت الگوهای قرآن (بررسی موردی حضرت نوح و حضرت موسی)، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه اصفهان: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- سلیمی، علی و داوری، محمد (۱۳۸۰)، جامعه شناسی کجروی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- سهروردی، یحیی بن حبش (۱۳۷۲)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح هانری کوربن، نجف‌قلی حبیبی، و حسین نصر، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴)، نهج البلاغه (صبحی صالح)، تحقیق صبحی صالح، چ ۱، قم: هجرت.
- شیخاوندی، داور (۱۳۷۳)، جامعه شناسی انحرافات، تهران: مردنیز.
- طالقانی، محمود (۱۳۶۲)، پرتوی از قرآن، چ ۴، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴)، تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی، ج ۱-۲، ۵، چ ۵، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبیب، عبدالحسین (۱۳۶۹)، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱-۴، چ ۲، تهران: اسلام.
- عباسی مقدم، مصطفی (۱۳۸۶)، اسوه‌های قرآنی و شیوه‌های تبلیغی آنان، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰)، تفسیر العیاشی، تصحیح هاشم رسولی، چ ۱، تهران: مکتبه العلمیة الاسلامیة.
- فخری، ماجد (۱۳۷۲)، سیر فلسفه در جهان اسلام، ترجمه نصرالله پورجوادی و غلامعلی حداد عادل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فروغی، علی و عسگری مقدم، رضا (۱۳۸۸)، بررسی میزان گرایش به خرافات در بین شهروندان تهرانی. راهبرد، ۱۸ (۵۳)، ۱۶۱-۱۹۲.
- قطب، سید (۱۳۵۹)، تصویر فنی: نمایش هنری در قرآن، ترجمه محمدعلی عابدی، تهران: انقلاب.
- لوکاس، هنری استیون (۱۳۸۲)، تاریخ تمدن: از کهن‌ترین روزگار تا سده ما، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ج ۱-۲، چ ۵، تهران: سخن.
- متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام (۱۴۰۱)، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۱-۱۶، چ ۵، قم: مؤسسه الرسالة.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳)، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، چ ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- محمدی ری شهری، محمد (۱۳۶۸)، نقش آفرینی‌های امید، پاسدار اسلام: ۸۹ (۸)، ۳۰-۳۷.
- مدرسی، محمدتقی (۱۴۱۹)، من هدی القرآن، چ ۱، تهران: دار محبی الحسین.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، بیست گفتار، چ ۳۲، تهران: صدرا.
- معین، محمد (۱۳۸۶)، فرهنگ معین، تصحیح عزیزالله علیزاده، ج ۱-۲، چ ۴، تهران: آدنا.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۰)، موانع نشانه‌شناختی گفتگوی تمدن‌ها، چ ۱، تهران: هرمس.



- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳)، **الأمالی (للمفید)**، تصحیح حسین استادولی و علی‌اکبر غفاری، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱)، **تفسیر نمونه**، جمعی از نویسندگان، ج ۱-۲۸، چ ۱۰، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- منتظر القائم، اصغر و سلیمانی، زهرا (۱۳۸۹)، **تمدن‌سازی انبیای ابراهیمی، فتنه‌ها و راهکارها**، تاریخ اسلام در آینه پژوهش: ۲۸(۷)، ۱۱۹-۱۳۸.
- مهران، محمد بیومی (۱۳۸۳)، **بررسی تاریخی قصص قرآن**، ترجمه مسعود انصاری و محمد راستگو، چ ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ناس، جان بایر (۱۳۹۳)، **تاریخ جامع ادیان**، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ ۲۲، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۳۷۸)، **معراج السعادة**، چ ۶، قم: مؤسسه انتشارات هجرت.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۴۱۳)، **اخلاق ناصری**، چ ۱، تهران: علمیه اسلامیة.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸)، **برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی**، ترجمه محمدعلی حمید رفیعی، چ ۱، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (بی‌تا)، **تاریخ یعقوبی**، بیروت: دار صادر.
- Mennell, Stephen; & Rundell, John F. (eds.). (1998). **Classical readings in culture and civilization**. London: Routledge.